



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۶/۱۴



سیدهاشم سدید

## کمی هم در باب بحث های علمی به ارتباط طالب

از نظر علم، وقتی می خواهیم یک پدیده را مورد ارزیابی و شناخت قرار دهیم، در قدم اول کوشش می کنیم به چپستی و چگونگی، یعنی به طبیعت، خمیره و خصلت آن پدیده به وجه احسن پی ببریم و آن را به اثبات برسانیم.

از این جا، یعنی از شناسائی خمیره و طبیعت و خصلت یک پدیده شروع می کنیم؛ زیرا با موجودیت و رؤیت یک پدیده دیگر حرفی از نیاز و تلاش برای اثبات وجود و هستی آن پدیده کاملاً غیر منطقی و بیهوده خواهد بود؛ به مصداق این بیت مولانا که

### آفتاب آمد دلیل آفتاب      گر دلالت باید از وی رو متاب

نظر به آنچه کانت می گفت نیز تنها «فنون» ها را که قابل تجربه و مشاهده هستند و بنا بر این درک می شوند، می توان وسیله شناخت قرار داد. «نومن» ها، چون نه محسوس هستند و نه قابلیت تجربه و در نهایت قابلیت درک را دارند قابل شناخت هم نمی باشند.

بعد از انجام این مأمول و گرفتن نتیجه لازم، کوشش می کنیم که میزان سود و زیان، و تأثیرات متقابل یک پدیده را در ارتباط با سائر پدیده ها، در صورت لزوم در ارتباط با انسان، در صورتی که آن پدیده یک موجود بشری باشد، در تعاملات انسانی درون و بیرون، یعنی ارتباط با خودش و ارتباط متقابل با انسان های دیگر، و بالاخره نفوذ و اثرات مثبت و منفی یک سویه، دو سویه و چندین سویه و - چندین لایه آن را - در یک جامعه انسانی و در سطوح بزرگ تر از آن بررسی کنیم و معین سازیم.

یادآوری این نکته را حتمی می دانم که هر پدیده اجتماعی (چون موضوع بحث ما طالب به عنوان یک پدیده اجتماعی و بررسی تعاملات وی با سائر انسان ها در جامعه افغانی و جامعه بشری می باشد) به تنهایی و در نفس خود واقعیتی است که با ده ها واقعیتی دیگر و با جهان هستی در کل، به شکلی از اشکال در تعامل، یا در ارتباط متقابل می باشد و درست به دلیل همین ارتباط داشتن متقابل واقعیت های اجتماعی با یک دیگر (واقعیت ارتباط طالب با سائر مردمان کشور ما)، وقتی به بررسی یک پدیده اجتماعی می پردازیم، ناگزیر باید سائر پدیده ها را نیز برای شناخت کامل تر و استفاده بهینه، همزمان مورد بررسی قرار بدهیم، زیرا با تتبع و بازبینی تنها یک واقعیت و حقیقت نهفته در آن، شاید به درستی چپستی و چگونگی آن واقعیت منفرد و حقیقت مضمحل در آن پی ببریم، ولی واقعیت ها و حقایق دیگری که می توانند در بسا موارد برای ما بسیار مهم تر باشند و ضرورت های اولی تر یا حیاتی تر ما را در حال و آینده پوشش بدهند، با وجود شناخت از یک واقعیت و کشف حقیقت آن، در سطوح کلانتر و اهم تر برای ما نامکشوف باقی بمانند و ما را در رسیدن به اهداف ما برای داشتن زندگی آرام و موفق یاری نرسانند.

با این مختصر، من بحث آقای تره کی را درخصوص طالب یک بحث علمی نمی دانم، زیرا تنها وجود طالب را و واقعیتی دانستن و خواسته های طالب را حقایقی مسلم به شمار آوردن، ولو با ذکر دلایل و نکات مستدل و علمی، و سائر حقایق قابل امعان را از نظر انداختن، علمی بودن یک نوشته را نمی توانیم به تمامی به اثبات برسانیم. طالب به عنوان یک حرکت مسلح، ویرانگر، جنگجو و مخالف دولت، و ظاهراً مخالف یا دشمن خونین امریکا و سائر کشور های غربی و شرقی هم پیمان امریکا، یک واقعیت است، اما در ارتباط بودن طالب با اداره اطلاعات ارتش پاکستان، که تنها متضمن منافع پاکستان و خلاف مصالح ملی، علیا و مقرب ما می باشد، نیز واقعیتی است، که در قدم اول نباید این واقعیت را به مثابه یک عمل خیلی زشت و خائنانه تأیید کرد یا نادیده گرفت، و در قدم دوم آن را نباید با مغالطه و لفظ پردازی ها کمتر از دست نشاندهی و بیگانگی دولت کززی یا غنی به حساب آورد؛ یعنی قضیه را نباید ظالمانه و بر طبق حکایت «یک بام و دو هوا» بررسی کرد.

وجود طالب، به عنوان یک حرکت سیاسی - دینی واقعیت محض است. اما این را هم نباید فراموش کنیم که همین واقعیت محض به دستور چندین کشور بیگانه دارای سؤنیت، خطرناک، بدخواه و مودی، پیوسته و بدون ترحم، با

تمام قواعلیه کشور و مردم خود می جنگد و هزاران هزار هموطن شریف و بی گناه خود را به فجیع ترین اشکال و ذرائع، و غیرواقعی و غیراخلاقی ترین بهانه ها به قتل می رساند و حتی به تخریب اماکن مقدس و سوختاندن کتاب های دینی، از جمله قرآن را، کتابی را که ظاهراً باید بدان ایمان داشته باشد، به نام دین و به نام همین کتاب دست می یازد - اعمالی که به هیچ وجه مورد حمایت، تصویب و تأیید دین و دینداران سالم الفکر کامل العقیده نیست.

اختطاف بیست و هشت نفر از هموطنان بی گناه، خوش قلب، مسلمان و خسته و کوفته از جنگ و خون ریختن از کاروان صلح را با چه استنادی می توان دینی - انسانی خواند و موجه دانست؟ و هزاران عمل ناروای دیگر را؟! این نظر، که طالب یک واقعیت است، در همین حد، نظری است به تمام معنا علمی، چون طالب به عنوان یک پدیده واقعاً وجود دارد، و کسی نمی خواهد، نمی تواند و نباید منکر وجود آن شود، اما چیزی که بحث جناب تره کی صاحب را از رده بحث های منطقی و علمی خارج می کند، وقتی مسئله حقوق افراد، تعاملات سالم میان آن ها و منافع جامعه در نظر گرفته می شود، این است که ارتباط و تعامل این واقعیت با واقعتهای ضروری تر و مسلم تر دیگر، مانند: آموزش و پرورش مدرن، قضای مدرن، شورا های چندگانه مدرن در سطوح مختلف، حقوق مدرن، فلسفه و هنر و ادبیات مدرن، دولت و حکومتداری مدرن، پارلمان مدرن، سیستم بانک داری و معاملات ارزی مدرن، حمل و نقل عامه و شهری و بین شهر ها و ترانسپورت باری مدرن، صنعت و داد و ستد تجاری مدرن، فناوری های مدرن - از جمله فناوری اطلاعاتی و ارتباطی مدرن، ارتش مجهز و تعلیم دیده مدرن با سلاح های پیشرفته و عصری، طبابت مدرن، صنایع دوا سازی و وسائل طبابت مدرن، خانه سازی و شهرسازی مدرن، علم، دانش، تخنیک و شناخت مدرن از مظاهر بسیار بسیار ضروری و سودمند دنیای امروز و از جهان هستی و طبیعت پیچیده انسان و نیاز های بی شمارش، حقوق بشر انسان بنیاد مدرن، که شامل همه افراد مذکر و مونث و خورد و بزرگ یک جامعه، بدون تفاوت های جنسیتی و نژادی و دینی و مذهبی و رنگ، و فقر و غناء و یکسری مطالب قابل تأمل دیگر بر پایه حقوق سیاسی و ذاتی انسان ها می شوند، همچنان آزادی های مدنی، سیاسی و فردی، که امروز نمی توان از هیچ یک از آن ها چشم پوشید، تعریف مدرن (جدید) از انسان و بر وفق آن احترام به کرامت و حیثیت او و بالاخره تحلیل حق بینانه و بر مبنای شهود از نوع اندیشه و کار و برخورد طالب در زمان حاکمیتش با مسائل بسیار عادی عرفی افغان ها، مانند شاد بودن و شادی کردن در جشن های عروسی و ... و کارهایی که در راستای نیرومند ساختن کشور و آبادی آن و ترویج علم و دانش عصری باید می کرد و نکرد، برای شناخت ماهیت راستین طالب صورت نگرفته است؛ همچنان روابط نه چندان مطلوب و منطقی اش با دیگر کشور های جهان، غیر از پاکستان و عربستان سعودی و امارات، سه کشور استبدادی اسلامی همفکر طالب، و چگونگی برخورد سیاسی، دینی، مذهبی و قومی و ستمی و قبیله ئی طالب با مردم، که تأثیرات منفی هر یک بر زندگی دیروز و امروز، و به نوعی بر زندگی فردا های ما کاملاً هویدا است، نیز، توضیح نگردیده است! در این جا، برای این که هرچه دردیگ سوخته و سیاه طالب بود و است، برای تماشای کمی بیرون آورده شود، می خواهم آقای تره کی یکبار در عالم تفکر به زمان حاکمیت طالبان تشریف ببرند و به لست، قومیت، درجه تحصیل، تخصص و ... افرادی که در امارت اسلامی طالب عهده دار پست های مهم دولتی بودند، در ذهن دقیق شوند و ببینند که این نوع سازمان ظاهراً دولتی در جهانی که انتخاب و توظیف هر کارمندعالی رتبه دولت در ستمی در روشنی آگاهی و تجربه و مبتنی بر علم از سودمندی سپردن آن سمت به اهل کار باید صورت بگیرد، مقرون به تجربه های تثبیت شده، مروج، علمی و مطابق نیاز کشور و زمان بود یا خیر!؟

همین گونه، این که طالب مطلوب آقای تره کی در آینده، اگر در این جنگها موفق شود و قدرت سیاسی را در کشور تصرف کند، با این همه مسائل، و با جهانی که روابطش با دیگران هر لحظه و هر روز پیچیده تر و هر چه بیش تر مزورانه شده می رود، چگونه و با کدام اندوخته مالی و دانش مسلکی و فنی و علمی و اخلاقی که بتواند به حیثیت، کرامت و حق و حقوق دیگران احترام بگذارد و متضمن خواسته ها و امیال همه مردم و تمام منافع کشور باشد، همین طور حقوق سائر کشور های جهان رعایت گردد، برخواهد خورد؟ با کدام دلایل و ضمانت های اجرایی عقل پسند!؟

پیشنهاد دوستانه من به همه نویسندگان محترم افغان این است، که مانند آن کسی نباشند که بزغاله ای را یافته بود و رهروی صاحب ضمیری به او توصیه کرده بود که برای پیدا کردن صاحب بزغاله باید در شوارع به تکرار فریاد بزند که آی صاحب بزغاله ... تا صاحب بزغاله پیدا شود. و مرد، که قلباً نیت برگردان بزغاله را نداشت، به جای «آی صاحب بزغاله»، فریاد می زد «آی صاحب» و بعد با صدای خفیفی که غیر از خودش کسی آن را نمی توانست بشنود، می گفت: بزغاله؛ چون از یک طرف می خواست از نظر شرعی عمل کرده باشد، و از طرف دیگر بزغاله را بر نگرداند!

تجربه های محسوس و ملموس ما از اعمال طالب در دوران امارت اسلامی وی به ما این باور ها را تلقین می کند که:

یک) اگر طالب دو باره به مسند قدرت برسد، زن به هیچ وجه حق تعلیم و تعلم را در دوران استیلا و فرمانروائی مجدد طالب نخواهد داشت .

دو) کشور بیچاره ما، گذشته از مردسالار و مجاهدسالار و تفنگ سالار و دزد سالار و فاسدسالار بودن ملا سالار و چلی سالار نیز خواهد شد - گل گل میری که سگ صاحبش را نخواهد یافت، چون اینبار طالب مجبور است در قدرت سهم مجاهدین پار را نیز در نظر بگیرد.

سه) رشد اقتصادی، بازسازی و نوسازی، معارف، اصلاحات اجتماعی - اداری، آزادی های سیاسی و فردی، به خصوص آزادی بیان و آزادی مطبوعات و سهم فعال زنان در کار های اداری و سیاسی و اجتماعی و... و یک سلسله کار های سازنده و مفید دیگر که برای ترقی و پیشرفت کشور عقب مانده ای مانند افغانستان از نیاز های اولیه و اساسی آن به شمار می رود، به کلی یا به میزان بسیار بالائی از بین می رود .

چهار) قوانین مطابق میل هر ملا و چلی تفسیر و بدون این که کسی حق داشتن اعتراض و حق داشتن وکیل، حق شکوه و شکایت و حق دعوا و تقاضای داوری مجدد در یک یا چند مرجع بالاتر را داشته باشد، باز هم مثل سابق، اما با حدت و شدت بیشتر به منصفه اجراء گذاشته خواهد شد.

پنج) با هنر و هنرمند، در هر شکل، و به هر نامی که باشد، مانند دوران حاکمیت قبلی طالب، برخورد بسیار بدوی و دور از عقل و منطق و تقاضای عصر صورت خواهد گرفت؛ و اگر احياناً چیز دیگری از آثار باستانی در کشور عزیز ما از دستبرد دزدان بی عاطفه باقی مانده باشد، آن را نیز مانند بت های بامیان و به هدایت پاکستان و عربستان، یا شاید کس یا جای دیگر، نابود خواهد ساخت.

شش) مکاتب و پوهنتون ها باز هم یا بسته و یا به مدارس دینی، یگانه محل و مکان تدریس طلاب علوم دین، تبدیل خواهند شد.

هفت) تلویزیون ها باز هم به درخت ها آویخته خواهند شد؛ دروازه های سینما ها و تئاتر ها باز هم مسدود و استدیوم ها باز هم به کشتارگاه ها تبدیل خواهند شد و گوش ها باز هم برای تعیین دینداری و اخلاق و عفت زنان و چوب کاری، موظف به شنیدن صدای کفش های زنان در هر گذر و محل خواهند گشت؛ و با زنان باز هم به مانند برده های جنسی و ماشین های تولید چوپه و آشپز و کالاشو برخورد خواهد شد. رادیو باز هم با حرام خواندن موسیقی و سرود، به تنها مرجع و وسیله بخش افکار طالب و تبلیغ باورهای وی تبدیل خواهد شد. و هر ملانی، آگاه یا ناآگاه از دین و شرعیت، بنام محتسب( مامور امر به معروف و نهی از منکر) باز هم خمچه و کیبل و دره در دست بر هر کوی و برزن هر انسانی را به دره و خمچه و کیبل خواهد بست و دختران مردم را بدون رضایت پدر و مادر و سائر اقارب شان به نام این که خدا و قرآن چنین و چنان گفته است، به شوهر خواهند داد، حتی زنان شوهردار، باردار و دختران صغیر را ...

من آن صحنه را که طالب بچه ای چند تا دست بریده را در دست به هوا بلند کرده بود، و به مردم نشان می داد، تا به زعم خود سبب عبرت دیگران گردد، چنین قساوتی از یک کودک سیزده - چهارده ساله را، بدون شک و اغراق تا آخر عمر خویش فراموش نخواهم کرد. چقدر باید مغز این کودک را شسته باشند و چقدر تکان دهند و نفرت انگیز است؛ هم چنین تفکری و هم چنین عملی! او آن صحنه را که پسری نه یا ده ساله ای را مجبور ساخته بودند با خمچه به ساق پاهای مادر خود بزند؛ برای این که پاچه های تنبان مادر کمی بلند بود و بجلک پاهایش دیده می شد، هر چند چادری به سر داشت!

هشت) طالب، نه آن وقت در فکر آبادی و ترقی کشور و رفاه و آزادی مردم بود و نه امروز در این فکر ها می باشد. در کم و بیش شش سال امارت اسلامی افغانستان، طالب نه شفاخانه ای ساخت، نه کلینیک و نه مکتب و راه و جاده ای. و نه در فکر زراعت و کار و جوری و ناچوری مردم و ارتش و اقتصاد کشور بود؛ به شهادت تاریخ! چرا؟ چون پاکستان این کشور را خوار و ضعیف و ویران می خواست و طالب را برای اجرای همین مأمول به قدرت رسانده بود!

نه) آرامی بود، من منکر این امر نیستم؛ اما این آرامی را بلاشبهه می توان در هر قبرستانی، آن جا که مرده ها ساکت و ضرورتاً بی غرض و آرام خوابیده اند، هم می توان سراغ گرفت و شاهدش بود: سکوت مرگ و آرامی و بی غرضی مرده ها !!

ده) تنها سه کشور، که هر سه از جمله پنج یا شش کشوری بوجود آورنده این هیولا بودند افغانستان را به رسمیت شناخته بودند. معنی این سخن این است که افغانستان رسماً و در عمل به دلیل شیوه تفکر و رفتار بدوی و غیر معمول و غیر مطلوب حکومت داری طالب، کشوری بود که در انزوای کامل سیاسی - اقتصادی قرار داشت و با همه نیازمندی های یک کشور فقیر و هیچ توسعه نیافته، به استثنای دو یا سه شرکت غرضمند نفتی، از هیچ یک

کشور دنیا کمکی دریافت نمی کرد؛ و هیچ افغانی به شکل قانونی به هیچ کشور، غیر از همان سه کشوری که حاکمیت طالب را به رسمیت شناخته بودند، مسافرت کرده نمی توانست. دلیل: افغانها را طالب، این عزیز دل جناب تره کی صاحب، بدترین مردم به جهان معرفی بود!

این ها همه واقعیت هائی هستند که باید در یک مقاله علمی برای معرفی افکار و اعمال طالب و دوران غیرقابل فراموشی بره ای از تاریخ کشور ما، که طالب در آن دوران بر این کشور حاکمیت داشت، باید ذکر شوند. **یازده** بن لادن را ما برای جنگ علیه عساکر شوروی مهاجم دعوت نکرده بودیم. او خود بنابر هر دلیلی که بود، یا نظر به لزوم دید امریکا به شکل داوطلبانه در جنگی که ما با شوروی داشتیم، با گروه هائی که مجاهدین نامیده می شوند، یک جا شده بود.

در همین حد، ما مدیون علاقه وی به کشور و خواسته های بر حق خویش هستیم، اما این محبت و النفات هیچ وقت و به هیچ معنا دلیل بر آن شده نمی تواند که ما هر عمل او را، حتی تا مرز نابودی خود حمایت کنیم. زمامداران دوراندیش، عاقل و واقعاً میهن دوست، که در روشنی منافع ملی خویش همیشه به وضعیت زار مردم و کشور خود میندیشند؛ و همواره به مقایسه توانائی های خود و دیگران می پردازند، همواره و با خیزش داری سازنده و معقول در تلاش هستند تا از هر احتمال و امکانی برای رهائی از چنگال فقر و ناتوانی و سائر مهلکه ها، به خصوص اجتناب از جنگ، که عامل به هدر دادن دارائی ها و سبب از بین رفتن همه داشته های یک کشور می باشد، و غیر از زیان هیچ سودی ندارد، بهترین استفاده ها را ببرند و کشور و مردم خود را از بدبختی نجات دهند و به مقام شائسته و اعتباری درخور انسان های باهوش، محترم، شخیص و سزوار تکریم و تعظیم برسانند. چنین انسان هائی به هیچ وجه کاری را که طالب در آن برهه پر خطر و نازک در برابر امریکای قلدر کرد، نمی کنند. من این موضوع مهم را در همان زمان نیز به یکی از طالبان نکتائی به گردن در اروپا یادآور شدم و گفتم بهترین راه برای استرداد بن لادن این است که وعده یک محکمه عادلانه در حضور چند نماینده یک تعداد کشور های بی طرف اسلامی گرفته شود و بعد از آن بن لادن را، که می تواند برای ما مهلک و ممیت ثابت گردد، به عربستان سعودی بسپارند. به این شکل الله و بلا به گردن سعودی ها میفتد و ما هم زیر پای غولی بی شاخ و دمی به نام امریکا خرد و خمیر نمی شویم.

پیشنهاد من تنها برای این بود که افغانستان، کشور جنگ زده و فقیر و از نظر نظامی ناتوان و با مردم متشنبت، با امریکا در تقابل عملی نظامی قرار نگیرد؛ زیرا می دانستم که اگر چنین شود، عواقب آن برای ما بسیار وخیم خواهد بود. پیش بینی که با لجابت جاهلانه طالب با تأسف به حقیقت پیوست! مقصد من کمک به طالب نبود. آن چه من در آن وقت می خواستم، پرهیز از جنگ و قهر امریکا بود؛ و اجتناب از ویرانی و مرگ هزار ها انسان بی گناه و بدبخت؛ تنها همین!

اما چه باید کرد که آب زور برخاسته از جهل و بی منطقی جاهلان و بی منطقان، یا خشکه بانکه های مغرور همیشه به طرف بالا میلان می کند، بی آن که این جاهلانی بی منطق، و بی علم نیروی جاذبه زمین و قانون طبیعت را در نظر بگیرند.

بلی! طالب با آن مسئله احساسی برخورد کرد؛ نه با مغز و کله اش! چرا؟ چون شناختی از جهان و روابط آن، افکار سیاست مداران وقت منطقه و جهان، بازی های که در منطقه و در جهان در جریان بود، و میزانی درد و حقارتی را که امریکائی ها از حمله ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ بر برج های دوگانه و پنتاگون و... متحمل شده بودند، همچنان میزان خشم یا بهانه طلبی آن ها را، نداشت؛ همین امریکائی هائی که هیچ وقت عمق و پهنای درد ها و رنج های ناشی از زورگویی ها و تحقیر های وارده بر دیگران را درک و دریافت نکردند!!

طالب با قرار گرفتن در برابر امریکای مغرور و تا فرق مسلح، افغان ها را از روی نادانی و کم خردی با دشواری مواجه ساخت، که اینک بیرون کردن آن ها از آن تهلکه نه از توان مردم ساخته است، نه از توان خود طالب و نه از توان امریکا: تداوم جنگ، جنایت، خونریزی، ویرانگری و هجوم های متنوع پی در پی بیگانه ها از ثور ۱۳۵۷ تا امروز!!

طالب واقعیتی است، اما این همه رویداد ها و این همه خواسته ها و ناخواسته ها، اگر همه را از روی انصاف در نظر گرفته شود، هم واقعیت هائی هستند که شناخت آن ها برای کشور و مردم ما به مراتب مهم تر از واقعیت طالب و واقعیت اعتقادات معیوبش، و تطبیق خواسته های طالب به نام دین و مذهب می باشند؛ که می باید در یک بحث علمی - عملی - تاریخی، وقتی از علم صحبت می کنیم و وقتی منافع حیاتی کشور و مردم را در نظر می گیریم، ذکر کنیم.

زندگی انسان ها دو بُعد دارد: یکی بُعد مادی و دیگری بُعد معنوی. کشش مادیات بلاشبه در انسان به نسبت کشش معنویات با تأسف بسیار قوی تر است. دلیلی بی اعتنائی ها و عدم پابندی بیشتر مردمانی که خود را دیندار معرفی می کنند و با شدت و قوت و تعصب هر چه تمام تر به دفاع از دین و دینداری بر می خیزند، یا برخاسته اند، به دین، و سرپیچی آن ها از اوامر خدائی که معبودش می خوانند، مانند تسلیم شدن رهبران جهادی کشور ما، باهمه ادعا های پیوسته و قوی به مسلمانی، به دیوی سرمایه و پیشانی سائیدن ها در برابر بت کرسی های ولایت و

وزارت و صدارت یا ریاست جمهوری، دلیل پیدا شدن ملا لندی ها ملا نیازی ها و محسنی ها و مجددی ها و سیاف ها و کرزی ها و عبد الله ها و سائر دنیا زده های ظاهراً مسلمان، و دلیل همه جنگ ها و خونریزی ها از یک طرف و محرومیت های مردم مصیبت دیده و سختی کشیده ما از طرف دیگر به وضوح کامل مؤید این حقیقت جلی است که موجود انسانی در برابر وسوسه های شیطان و متاع دنیا، و مادیات و شهوت و شهرت و قدرت، بسیار ضعیف و ناتوان است.

برای مهار این کشش های ناپسند و بسیار قوی و ساختن یک جامعه سالم و واقعاً عادلانه، طوری که تجربه در کشور های دیگر نشان داده است، باید قوانینی صاف و ملائم با در نظر داشت ظرفیت های واقعی انسانی، قوانینی متعادل و آزاد از تعهد ها و تقید های افراط گرایانه ایدئولوژیک چپ و راست سیاسی - دینی، قوانینی که با نیاز های عملی - ملموس و رو به فزونی انسان ها (در این جا من از انسان های بیابانی صحبت نمی کنم) مطابقت داشته باشند و در عمل با مؤثریت کامل جلو سرکشی و زورگویی و سؤاستفاده از دارائی های عامه و اختیارات دولتی و قانون و اعتماد مردمان خوش باور کشور را بگیرند، وضع گردند. قوانینی که با خواست های واقعی - عینی، و زنده و لمس شدنی انسان های عصر سروکار داشته و سازگار باشد. از جانبی به هیچ صورت قابلیت تفسیر نامحدود و پخپل سر و امکانات بهره کشی از جانب هر انسانی صاحب صلاحیت و غیر صاحب صلاحیت را نداشته باشد و هر انسانی بتواند، در صورتی که مراجع قدرت، چه افراد و چه ادوات، از احکام صریح آن قانون یکی برای همه، عدول کنند، با استناد به همان قانون انسانی، مصرح و عاری از ابهامات و غموض و تعقید، و وجود مراجع مشخص و معین انتظامی - حقوقی - قضائی مهربان، با صلاحیت، درستکار، پاک نفس و معتمد دولتی برای احقاق حقوق خود هر دری را بکوبد و بدون ترس و این که مورد عتاب و شتاب یا غضب و سرکوب بی مایه های جاهل و متعصب قرارگیرد، و منافق و بی دین و... خوانده شود به حقوق حقه خود نائل گردد و به انسان بودن خود افتخار کند!

**دوازده** مسئله دیگر، مسئله تغییر و سکون در زندگی مردم و جامعه است  
مردم ما، بلا استثناء، همه تغییر می خواهند، و طالب طوری که دیده و شنیده می شود تا همین زمان هم مخالف تغییر و تحول است - مانند سابق؛ دو واقعیتی کاملاً عریان و دردآور، که به هیچ صورت نباید در نوشته ها و آثار علمی و تحقیقی از ذکر آن ابا بورزیم !!

**سیزده** افغانستان کشوری است که از هر جهتی که دیده شود از کاروان رفاه، قدرت، ثروت و تمدن عقب مانده است. رفع عقب ماندگی یک کشور بدون داشتن یک دولت منظم و دارای تشکیلات، پرسونل صاحب دانش و تحصیل کرده به معنی متعارف امروز بشری، و متخصص، کسی که تجربه علمی و عملی در رابطه با کار محوله داشته باشد و از عوامل اساسی تحول و تغییر در کشور و در جهان پیشرفته مطلع باشد، غیر ممکن است. طالب اما، طوری که همه می دانیم، در دوران حاکمیت امارت اسلامی به این موضوع مهم به کلی بی اعتنائی نشان داد؛ بی اعتنائی دور از مسئولیتی که سوگوارانه طالب به استناد هیچ کتاب و به بهانه ای هیچ سخنی، حق به اجراء گذاشتن آن را نداشت.

قبل از آن که سخن را ادامه بدهم، می خواهم این نکته را نیز روشن کنم، البته به مصداق این ضرب المثل که «آزموده را آزمودن خطاست»، که هیچ یک از ما، به هیچ دلیلی حق نداریم این معجون زمان زده و آزموده شده را بار دیگر بیازمائیم و خود و آل و عیال خویش را دیده و دانسته دو باره در جهنم سوزان بیفگیم!  
بر گردیم به ادامه سخن اصلی: داشتن رابطه و مناسبات سازنده و لایق انسان و انسانیت در میان مردمان یک جامعه، یعنی احترام گذاشتن به خواسته های معقول و بر حق دیگران، به هیچ وجه حق چنان خود سری هائی را که طالب در دوران حاکمیت خود پیشه کرده بود، به کسی نمی دهد؛ حتی اگر کسی حق حاکمیت را از راه کسب آرای مردم و یا به نام خدا و دین به دست آورده باشد.

**چهارده** واقعیت دیگر، از میان ده ها واقعیتی ناگفته، اما موجود در دوران حاکمیت طالب، اعتقاد طالب به یک ارزش و کم زدن سائر ارزش های پذیرفته و نهادینه شده در افغانستان و جهان است. آن گونه که امروز نیز از اشاره های نمایندگان طالب استنباط می شود، طالب هنوز هم به همین باور غلط است که کشور و مردم را تنها به نام دین و با اجرای قوانین شرعی باید اداره کرد و قصد دارد حق هرگونه تجسس و تشبث در کار دولت، و هر نوع ابراز نظر و مخالفت با طالب را به بهانه خدا و دین، و به زور دره و تکفیر و زندان و دار و درفش و سنگسار از مردم بگیرد - به معنای بهتر و درست تر طالب می خواهد بخواهی نخواهی ترا به عصر سنگ ببرد!

**پانزده** دین را، خصوصاً وقتی از نام دین آشکارا استفاده های بی جا، غیر مشروع و غیر انسانی صورت می گیرد (در طول تاریخ ادیان و تاریخ سیاسی کشورهای اسلامی نمونه های زیادی از استبداد دینی و استفاده های شرم آور و ناروا از دین توسط حاکمان خودکامه و سرکوبگر و عیاش و شهوت ران وجود داشته است) در کشور ما و در

جهان علاوه بر رهبران و فعالان سیاسی و نظامی مجاهدین که هر یک ممثل مجسم و زنده آن حاکمانی در واقع دین فروش می باشند، طالب نیز بدنام ساخته است. تا جایی که دیده می شود، کارگزاران دین در کار تجربه تنظیم امور مردم به شکل عادلانه و انسانی آن هیچ وقت نه توجه ای درخور ستایش کرده اند و نه موفق بوده اند. یقیناً این نقص در کارگزاران معامله گر و دکاندار دین بوده است، که خواهش های نفسانی و شیطانی خود را نمی توانستند مهار کنند و به جای راه به چاه میفتیدند؛ به این دو بیت از مولانا توجه کنید :

زانک از قرآن بسی گمره شدند  
زان رسن قومی درون چه شدند  
مر رسن را نیست جرمی ای عنود  
چون ترا سودای سر بالا نبود

با کمی دقت در خواهیم یافت که طالب و حکمتیار و محقق و مجددی و گیلانی و ربانی و نور و امثالهم با استفاده از همین رسن در چه شدند و دین را بدنام ساختند. و کسان دیگری مانند بسطامی و ابوالخیر و جامی و... با همین رسن به خدا رسیدند و در قلب های میلیون ها انسان راه پیدا کردند. دین گروه اول بر روی ستون های نفرت و جهالت و شهوت و دنیاپرستی قرار دارد، و از گروه دوم برمبنای پاکیزگی و عشقه خدا و انسان، و معرفت و تصفیه و تزکیه نفس ایک دین و دو گونه برخورد با آن؛ یکی باعث صجرت و دیگری باعث رغبت؛ یکی با سیاست و دنیاداری توأم و دیگری با لطافت و محبت و عطوفت! حزب دموکراتیک خلق با پیروزی آنچه مجاهد نامیده می شود، مضمحل شد. اساساً، و با آنچه ادعا می شد، کشور باید به سوی آرامی و عدالت (عدالت معهود اسلامی) می رفت و کسانی مانند ربانی و نور و مسعود و حکمتیار و سیاف و مجددی و کرزی و امثالهم، که همه به خوبی آگاه از دین و تعالیم آن بودند و باید از ترس خدا و ممارست به تقوا و سرکوب نفس طغیانگر جامعه اسلامی معود را به وجود می آوردند، دیدیم که با همه ادعا ها از دینداری و خداپرستی و ترس از دوزخ و امید به بهشت و فلاح و نجات چه محشری را بر پا کردند؟ به تعقیب آن ها طالب !! با چنین حالی هستند کسانی که هنوز هم با نمایش دروغین دینداری و توسل ریاکارانه با آیات قرآن یا به نام تحلیل های علمی از این ها، هم از حکمتیار و... و هم از طالب، و با بالا و پائین بردن کسانی که دارای عین جوهر اسید مانند و کارنامه های سیاه و مشمنز کننده هستند، خلاف احکام الهی و خلاف حکم وجدان، دست به تحمیق و فریب مردم شریفی که همیشه نیاز به دانستن حقایق داشته اند، می زنند. و کسی هم نیست (اگر هست، کسی صدایش را نمی شنود، و یا با بی رحمی به دهنش می زنند، چنان که به دهن مردی درست پنداری به نام وطن دوست می زنند) که از این بی انصاف ها بپرسد که کجای اعمال چرکین حکمتیار و محسنی و مجددی و سیاف و ربانی و قانونی و نور محقق و قدیر و مسلمیار و ملاعمر و هبت الله و حقانی و اسماعیل و محقق و... با تعالیم و نصوص قرآن، با علم و با اخلاق ستوده و اسلامی مطابقت دارد که تو مسلمان متقی!)، یا تو عالم کج بحث دو پا را در یک موزه کرده با چشمان و گوش های بسته از این ها دفاع می کنی؟! عجیب است! چرا برخی از انسان ها با تحریف و اقعیت هائی که مانند آفتاب روشن هستند هم به شعور خود توهین می کنند و هم به شعور دیگران؟؟ چه خوب گفته مولوی جلال الدین محمد بلخی: بوی هر هیزم پدید آید ز دود!!!! نمی دانم! شاید بینی عقل بعضی از انسان بند است!!! در غیر آن بوی هیزم تر طالب و حکمتیار ها را می توانستند به خوبی تمیز کنند و

پایان